

حماسه‌سازان زرینه پوش شاهنامه

اعظم اسفندیاری*

چکیده

در فراخنای برگ‌های زرین این بهین‌نامه‌ی دانای توس، علاوه بر گزارش شورآفرین از کارزار و آوردگاه‌ها، در کنار شاهان پر آوازه‌ی پیشدادی و کیانی، پهلوانان نام‌آوری جای گرفته‌اند که بسیاری از آنان آیین‌های رادمردی، بخردی و جان‌بازی را به ما می‌آموزند. علاوه بر خوانش جداگانه از زندگی و مرگ این پهلوانان حماسه‌ساز که شاهنامه این حماسه‌ی بزرگ ملی به زیور نقش آفرینی و رویدادهای رزمی آنان زینت یافته است به نشانه‌هایی از اقتدار فردی و خاندانی آنان می‌رسیم که با پوششی ویژه و کارکردی خاص حماسه را با پیامی آمیخته به رمز و راز بیان می‌دارند. پیکره‌ای خاص که نقش پرچم آن هاست یا رنگ ویژه درپوشش و ادوات آن‌ها که با نام و ننگ آن‌ها جفت و قرین گشته است و غالباً در صف آرای جنگ‌ها به جلوه در می‌آید. کلاه ویژه، زره ویژه که از اقتدار فردی و قومی آن‌ها خبر می‌دهد.

پوشاک، زیور و آلات جنگی، همگی نمودگر مظاهری از فرهنگ، ملیت و مذهب یک جامعه است که فرزانه‌ی توس با ساختاری اسطوره‌ای از آن بهره می‌جوید و این پیوستگی و پایداری فرهنگی و تاریخی را به معرض نمایش می‌گذارد. اگر فرهنگ و تاریخ ما امروز زنده، تپنده و پایدار است این تپندگی در گرو همین نامورنامه هزاره‌هاست که پاره‌ها را به یاره‌های نسل نوین خود آگاه، منتقل می‌سازد تا پیامش را بدور از تعرض و معاندان به گوش آگاهان برساند.

* دانشجوی دکترای زبان و ادبیات فارسی خوزستان - شهرستان شوشتر Azam_esfandiari@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۳/۱۷

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۱/۱۵



پهلوانان حماسه‌ی ملی ما افزودن براین همبستگی خاندانی، میان گروه و گستره‌ی رزم یاران را نمایندگی می‌کنند و گاه با پوشش ویژه خود کارکردی خاص را نسبت به مرکزیت قدرت ایرانی به غیرایرانی ارائه می‌دهند. (مختاری: ۱۳۷۹: ۱۲۹-۴۶)

بزرگ پهلوانانی چون کشاوراد و خاندانش، بهرام، زریر، سیاوخش و... که نابعه‌ی توس با پوشش خاص از رنگ، زنگ‌ها و آهنگ‌های تاریخ را در فضایی روشن و فسون بار با فر و فرزاندگی از جهان آرمانی- ایرانی خویش به دنیای کنونی ما می‌کشاند تا پیامی فراتر از نموده‌ها را به مخاطب آگاه خویش منتقل سازد.

کلید واژه: پیشینه- اصطلاح زرینه - حماسه سازان زرینه پوش (کشواد ..)

پیشینه و ضرورت تحقیق

شاهنامه کتابی است که بخش مهمی از آن به پهلوانان و کارزارهای آنان اختصاص دارد و حکیم توس در این بخش از حماسه‌ها به حماسه سازان ایرانی اشاره می‌کند که نقش آفرینی هر کدام از این یلان در فرآیند داستان اهمیت به سزایی دارد. پهلوانانی که در مقابل پهلوانان غیرایرانی پیروز میدان بوده و سبب خدمات بزرگی به ایران و سایر پهلوانان در حماسه‌ها بوده‌اند و همچنین دیگر پهلوانان در سایه‌ی آنان قرار گرفته‌اند. در بررسی و تحلیل شخصیتی این پهلوانان در همه‌ی نبردها درمی‌یابیم که نشانه و پوششی خاص آن‌هاست که اقتدار فردی و قومیت آن‌ها را تبیین و تاریخ گذشته را به ما یادآور می‌شود.

در بسیاری از نوشته‌ها مثل نامه‌ی باستان دکتر سیدجلال الدین کزازی، زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه از دکتر اسلامی ندوشن به صورت کوتاه‌گیزی زده شده است با عنایت به این که در این زمینه جز به صورت کوتاه تنها در فرهنگ نامه‌ها یا دانش نامه‌ها بازخوردی کوتاه دیده می‌شود و تحقیقی جامع صورت نگرفته است با معرفی این پیشینه در اصطلاح اسطوره‌ای در شاهنامه، اوستا و سایر متون پهلوی و حماسی دیگر ابتدا به عنوان «زرینه» و سپس حماسه سازان زرینه پوش بیش از پیش اهمیت داده شود و با بررسی در این رهگذر با بنیان‌های دیگر اساطیری و کنش‌های بخردانه



این حماسه سازان با پوشش زرینه در حماسه‌ی ملی و سایر متون و ابیاتی که مربوط به این زرین پوشان حماسه ساز است و برگرفته از ابیات شاهنامه است، آشنا شویم.

مقدمه (اصطلاح زرینه)

یکی از واژگانی که از دوره‌ی پهلوانی شاهنامه در داستان‌های نام‌ی باستان در کنار نام افراد، کسان، ابزار و ادوات جنگی به عنوان‌های دولتی و نظامی به کار رفته است و تا دوره‌ی انوشیروان در شاهنامه حضور دارد اصطلاح یا لقب «زرینه پوش» است که این لقب برای افراد و کسان نام دار، در جای جای شاهنامه، دیده می‌شود. از عصر جمشید که آلت‌های جنگی چون جوشن، خفتان، کلاه خود، برگستان و... و گوهرهای فراوان چون یاقوت و بیجاده و سیم و زر در داستان‌های شاهنامه راه می‌یابد. واژگانی که در آن‌ها «زر» به کار رفته چون لگام زرین، زرین جوشن، زرین ستام دیده می‌شود که هرچه به سمت‌های پهلوانی نزدیک تر می‌شویم، فرزانه‌ی توس برای توصیف حشمت، جلال و عظمت سپاه ایران و یا پهلوان نامدار از صفت زرین بهره برده است که کثرت صفت «زرینه» و کاربرد فراوان «زر» و ابزار زرین در اوستا و متون میانه را یادآور می‌شود. کاربرد واژگانی چون زرین نیام، زرین کلاه، زرین کمر که برای برشمردن خلعت شاهان و شکوه پهلوانان و جمال خوب رویان در سراسر شاهنامه از دوره‌ی پادشاهی جمشید به چشم می‌خورد. در نمودهای اساطیری ابزارها در خصوص زر و رنگ زرد می‌توان به این موارد اشاره کرد. در فرهنگ نمادها، «رنگ زرد را رنگی شدید، سخت، تیز و تاحدی خارج از اعتدال می‌دانند». زرد همواره از چارچوبی که حاوی آن است تجاوز می‌کند همان گونه که اشعه‌ی خورشید از لاجورد آسمان می‌گذرد و قدرت خداوندی را در عالم نشان می‌دهد.

زرد مظهر قدرت و جفت زر نشان طلا و لاجورد است. زرد محمل جوانی، نیرو و ابدیت الهی است. به گفته‌ی آنکتیل دوپرون: «زردتشت» نشانه‌ی ستاره زرین و درخشان و آزاد است. یکی از صفات «اوم» کلمه الله تبتی «زری» به معنی زرین است. ویشنو لباس زرد در بر می‌کند و تخم کیهانی برهما، چون طلا می‌دخشد. فریزر بیان می‌کند که چاقوی زرین در هند برای قربانی کردن اسب به کار می‌رود. زیرا طلا نور است و از طریق نور زرین است که قربانی به قلمرو خدایان



دست می‌یابد. از آنجایی که زرد طلایی جوهر الهی بر روی زمین است، صفت قدرت شاهان، شاهزادگان و پهلوانان با آن مشخص می‌شود. در مراسم روز یکشنبه در اسپانیا شاخه‌ی زرین را به دور صحن کلیسای جامع می‌چرخانند (شوالیه - گریبان ۴۸۶: ۱۳۸۲) زیرا شاخه‌ی زرین مسیح در اقامت مسیح در دنیا باهاله‌ی زرین جانشین شد و به نزد پدرش برگشت.

جیمز جرج فریزر در کتاب شاخه‌ی زرین در خصوص جنبه‌های اساطیری طلا و قهرمانان همانند فردوسی عمل کرده است تیر زرینه، شمشیر زرینه و...

در اساطیر هند و ایران مانند ریگ ودا، اوستا و متن‌های پهلوی نیز همانگونه که گفتیم از زر و اشیای زرین خدایان فراوان سخن به میان آمده است. در ریگ ودا از «سوتیری زرین دست» یاد شده در یشت دهم اوستا ایزدمهر، ایزد جنگ و روشنی را باگرزی از زر و به رنگ زرد توصیف کرده است که محکم‌ترین و پیروزمندانه‌ترین سلاح‌هاست. (صفا، ۱۴۳: ۱۳۸۷)، (بند ۱۱۲ یشت دهم) یا در یشت دهم ایزدمهر با سپری سیمین و زره زرین با تازیانه زرین گردونه را می‌رانند و چرخ گردونه‌های او، زرین است. در متون دینی زردتشتی در کتاب مضامین حماسی بخش چهارم بندهشن جامه‌ی زرین و گوهرنشان وایو را جامه‌ی ارتشتاری می‌داند. (ده بزرگی، ۴۱۹: ۱۳۸۸) در آثار به جامانده از دوره‌ی هخامنشی نیز می‌توان از کفش‌های زردرنگی که به کمان داران اختصاص داشته اشاره کرد. در منظومه‌های شرف‌نامه و منظومه‌های حماسی پس از شاهنامه نیز از این عناوین برای درجات عالی سپاهیان و درباریان استفاده کرده‌اند. (دهخدا، ۱۳۷۷ ذیل زرینه) اورمزد به جمشید حلقه‌ای زرین و تازیانه‌ای زرنشان می‌دهد که نشان قدرت و پادشاهی اوست. (آموزگار، ۳۷: ۱۳۸۳)

حماسه سازان زرینه پوش

کشواد یا گشواد (زرین کلاه)

معروف به «زرین کلاه» پهلوان بزرگ عهد کیانی با درفش شیر پیکر است.

یکی شیر پیکر درفش‌ی به زر درفشان یکی در میانش گهر



(پسر قارن و از نژاد کاوه آهنگر است که در عهد فریدون بر ضد ضحاک قیام نمود. Besaxra شپخره در اوستا)

کشواد به معنای فصیح و بلیغ است.

در مقدمه‌ی شاهنامه‌ی ابو منصور در باره‌ی او آمده است: « او را کشواد خواندندی که از سالاران ایران هیچ کس آن آیین نیاورد که او آورد و پهلوانی کشورها و مرزبانی و بخش هفت کشور او کرده بود.» (کزازی، ۱۳۸۱ و ۲۳۳ و ۲۳۴) او و خاندانش از نظر ارزش و جایگاه در شاهنامه پس از رستم و خاندانش قرار می‌گیرند زیرا کشواد پهلوانی است که از زمان منوچهر شاه تا حدود شاه نوذر همیشه پیروز میدان بوده و در جنگ ایران با پشنگ، قارن کاوگان در قلب سپاه، سام نریمان در میمنه و کشواد در میسر به پیکار با دشمن پرداخته‌اند.

چو گودرز کشواد در میسره شده کوه آهن زمین یکسره
(شاهنامه، ۱، ص ۸۵)

یا در جایی دیگر:

سه دیگر چو کشواد زرین کلاه که آمد به آمد ببرد آن سپاه
پسر او گودرز پهلوان بزرگ و مدبر عهد کاووس و کی خسرو است که هفتاد و هشت پسر و نیره دارد و پهلوانی ترین فرد از خاندان او گیو (ویو) است که پس از رستم هم‌اورد ندارد. این خاندان در شمال ایران هیرکانیا شهرت بسیار داشتند که علاوه بر شاهنامه در داستان‌های ملی نیز راه یافته‌اند.

چو گودرز و چون طوس و گیو دلیر چو گسته‌م و شیدوش و بهرام شیر
(فردوسی)

بهرام (زرین تازیانه)

پسر گودرز از پهلوانان و دلاوران خوش نام شاهنامه است که در پهلوی «ورهران»، در ادبیات مزدیسنا «ورهرام» و در بندهشن «واهرام» آمده است به معنای فتح و پیروزی. وی الگوی ویژه از



تعصب و غیرت پهلوانان در قبال نام خویش است. وقتی فرود برای پیوستن به سپاه ایران به منظور خون خواهی پدر، نام چند تن از نام آوران و دلیران ایران را از مادر می پرسد، جریره به نام « بهرام » و « زنگه شاوران » به عنوان جوانان سرفرازی که او را می شناسند و کمک می کنند اشاره می کند. بهرام در این جنگ یکی از مدافعان « فرود » است؛ هرچند طوس سبک مغز بر می آشوبد و با رفتار ناشایست خود زمینه کشته شدن دو فرزند خود و در نهایت « فرود » را فراهم می کند.

چنین گفت از آن پس به مادر فرود کز ایران سخن با که باید سرود
 که باید که باشد مرا پایمرد ازین سرفرازان روز نبرد
 بدو گفت از ایدر برو با تخوار مدار این سخن بر دل خویش خوار
 ز بهرام و ز زنگه شاوران نشان جو ز گردان و جنگ آوران
 (شاهنامه: ۳۱۷)

بهرام در داستان سیاوش انسانی آرام، معتدل، دادرس، خیراندیش و شجاع است. اما پس از آنکه تورانیان در نبرد فرود سیاوش، بسیاری از مردان جنگی سپاه ایران، از جمله پسر کاووس «ریونیز» را می کشند و تاج او را می ربایند و گیو فریاد بر می آورد که:

اگر تاج آن نارسیده جوان به دشمن رسد شرم دارد روان
 (همان: ۳۴۲)

بهرام برای آوردن تاج «ریونیز» به سپاه توران حمله می برد و تاج را بر می دارد.

بر آویخت چون شیر بهرام گرد به نیزه بر ایشان یکی حمله برد
 به نوک سنان تاج را بر گرفت دو لشکر بدو مانده اندر شگفت
 (همان: ۳۴۳)

اما پس از آوردن تاج، تازیانه زرینش که نام او بر آن نوشته شده در میدان نبرد باقی می ماند بنابراین از پدرش اجازه می خواهد برای آوردن به میدان تورانیان برود هرچند گودرز و گیو او را از این کار باز می دارند و گیو وعده می دهد که به جای تازیانه به او هفت تازیانه، زرنگار را به او می بخشد. بهرام توجهی نمی کند و می گوید:

چنین گفت با گیو بهرام گرد که این ننگ را خرد نتوان شمرد



شمارا ز رنگ و نگار ست گفت مرا آنک شد نام با ننگ جفت
(همان: ۳۴۴)

و برای یافتن تازیانه به قلب سپاه دشمن می‌رود و تازیانه اش را پیدا می‌کند. سپاه توران از حضورش در میان کشتگان آگاه می‌شود. در این میان «تزاو» او را مجروح می‌کند و بر اثر جراحت جان می‌دهد.

«اگرچه سپاه ایران در این جنگ شکست خورد، اما وجود بهرام جبران همه شکست‌ها و رقم زننده پیروزی هاست. بهرام وجودی سرشته از مهر و شفقت است که از لحاظ نگاه داشتن پاس دوستی به بیژن شباهت دارد.» (حمیدیان ۳۳۲: ۱۳۷۲)

طوس (زرینه کفش)

به معنای تهی و آزاد می‌باشد. Tosa واژه‌ی طوس از ریشه‌ی طوس نوذر از شخصیت‌های اسطوره‌ای نامه باستان است که در مهم ترین قسمت‌های حماسه ملی ما در دوره پادشاهان کیانی در شاهنامه ایفای نقش می‌کند. او از چهره‌های طراز اول دوره سلطنت کی کاووس و کی خسرو بشمار می‌رود. در شاهنامه، نخستین بار در داستان رزم افراسیاب و نوذر، از طوس سخن به میان آمده است. نوذر فرزند منوچهر در آخرین رزمش با افراسیاب تورانی، هنگامی که در مقابل سپاه توران مانده می‌شود، شبانه فرزندانش، طوس و گسته‌م، را فرا می‌خواند و به آنان سفارش می‌کند که:

شما را سوی پارس باید شدن شیسستان بی‌آوردن و آمدن
وز آن جا کشیدن سوی را به کوه بدان کوه البرز بردن گروه
از ایدر به راه سپاهان روید وزین لشکر خویش پنهان روید
ز تخم فریدون مگر یک دوتن برد جان از این بشمار انجمن
(همان: ۳۰۱/۱)

با کشته شدن نوذر، امواج فتنه سراسر کشور را فرا می‌گیرد و افراسیاب در ایران تاج شاهی بر سر می‌نهد. زال و کشواد و دلیران ایران، پس از آگاهی از مرگ نوذر، برای رهایی اسیران لشکر



آراستند. با نقش آفرینی زال، طوس نخستین شاهزاده‌ی کیانی است که از شهر یاری بدور می‌ماند و تاج و دیهیم به زو می‌رسد. خویش کاری پهلوانان شاهنامه که از آغاز دوره‌ی پهلوانی با نقش آفرینی کاوه در بر تخت نشاندن فریدون آغاز می‌شود، در پذیرفتن شهر یاری طوس و برگزیدن زو و پس از آن، گزینش کیقباد و کی خسرو ادامه می‌یابد. به نظر ما این نقش آفرینی پهلوانان و خاندان آنان در گزینش شهر یاران ایران، نشانه‌ی تاثیر تاریخ بر نقش پهلوانی شاهنامه است. زال، طوس را سزاوار تخت نمی‌داند و در پی گزینش شاهی پیروزبخت است که فرۀ ایزدی دارد و می‌گوید:

اگر دارد طوس و گسته‌م فر سپاهست و گردان بسیار مر
 نزید برایشان همی تاج و تخت بایسد یکی شاه پیروزبخت
 که باشد بر او فرۀ ایزدی بتابسد ز دیهیم او بخردی
 (همان ۳۲۳/۱)

با انتخاب زو، طوس از مقام شهر یاری بر کنار می‌ماند و به همراه برادر، با خر می و خوشی، تن به این گزینش می‌سپارند تا ایران آباد بماند. ثعالی در غرر اخبار ملوک فرس از این واقعه این گونه یاد می‌کند: «زال و قارن و طوس و گسته‌م و کشواد و دیگر فرمان دهان و بزرگان با او (زو پسر طهماسب) بیعت کردند» (ثعالی، ۸۶: ۱۳۶۸). اگرچه در دوره‌ی کیقباد، از گسته‌م یک بار نامی آورده شده، اما از دوره‌ی پادشاهی زو تا پایان شهر یاری کیقباد در شاهنامه، از طوس سخن نرفته است و شاید این بدین علت است که طوس و گسته‌م همانند قارن و کشواد، زال و رستم از پهلوانان نامی نبوده‌اند یا به واسطه‌ی مقام شاهزادگی از جنگ بر کنار بوده‌اند. پس از مرگ کیقباد، با بر تخت نشستن کی کاووس که نهاد پهلوانی استوارتر می‌شود، در کنار نام بزرگانی چون گودرز، گیو، بهرام، گرگین، زال و رستم، نقش شاهزادگی پهلوانی طوس آغاز می‌شود. چاره اندیشی طوس در فرستادن هیونی در پی زال، برای منع کردن کی کاووس از رفتن به مازندران، از نخستین نقش آفرینی‌ها و بخردی‌های طوس در شاهنامه است. زال از زابلستان برای نصیحت کاووس به پهلوی می‌آید و طوس او را بدرقه می‌کند. در داستان رفتن کاووس به مازندران، فردوسی از سپه راندن گودرز و طوس، این گونه یاد کرده است:



چو زال سپهد ز پهلو برفت
به طوس و به گودرز فرمود شاه
دمادم سپه روی بنهاد تفت
کشیدن بنهه، سر نهادن به راه
(همان: ۱۲/۲)

دگر روز برخاست آوای کوس
سپه را همی راند گودرز و طوس
(همان: ۱۳/۲)

طوس در سفر به مازندران به همراه کی کاووس گرفتار دیوان می شود. پس از رهایی کی کاووس و طوس از چنگال دیوان که با دلاوری رستم انجام می شود، در جنگ کاووس با شاه مازندران، میمنه‌ی سپاه به طوس سپرده می شود. سپاه ایران بر دیوان مازندران پیروز می شود و کی کاووس در بازگشت از مازندران به مهتران سپاه، زمین می بخشد و به قول برخی از نسخ شاهنامه، طوس به مقام اسپهدی ایران می رسد که خالقی مطلق این ابیات را در پانوشته آورده است. همراهی طوس با کی کاووس سبب می شود که در حمله به شهر بربرستان و شاه هاماوران، دوباره به همراه شاه، در دژ شاه هاماوران اسیر شود. فردوسی در توصیف جنگ هفتم گردان در آذربایجان در شرح دلاوری فرماندهان سپاه ایران در کنار نام گرگین، میلاد، گرزم، برزین، گودرز، رستم، طوس را سپهدی شه نوذران و طوس را شیر خطاب می کند. با حمله‌ی سهراب به ایران و تسخیر دژ سپید، روابط رستم و طوس به تیرگی روی می نهد، زیرا بی اعتنائی رستم به فرمان پادشاه و درنگ در آمدن به دربار، روی دادی را رقم می زند که خیراندیشی طوس برایش گران تمام می شود. هنگامی که پس از حمله‌ی سهراب، رستم با تاخیر از زابل به دربار می رسد، کی کاووس بر او و گیو بانگ می زند و به گیو می گوید: رستم را ببر و زنده بردار کن. گیو از سخنان شاه ناراحت می شود. مجلس را ترک می گوید، اما:

بفرمود پس طوس را شه‌ریار
بشد طوس و دست تهمتن گرفت
که رو هر دو را زنده بر کن به دار
بدو مانده پرخاش جویان شگفت
مگر کاندران تیزی افسون برد
که از پیش کاووس بیرون برد
(همان: ۱۴۶/۲)



طوس که در پی نشانیدن آتش خشم کی کاووس و چاره اندیشی و افسون است، با اهانت و خشم رستم دستان روبه رو می‌شود:

بزد تند یک دست بر دست طوس	تو گفתי ز پیل ژیان یافت کوس
ز بالا نگون اندر آمد به سر	برو کرد رستم به تندی گذر
بدر شد به خشم اندر آمد به رخس	منم گفت شیراوژن تاج بخش
چه خشم آورد؟ شاه کاووس کیست؟	چرا دست یازد به من، طوس کیست؟

(همان: ۱۴۷/۲)

این رویداد سبب می‌شود که بعدها رستم، طوس را تیز و کم خرد بنامد. در ادامه‌ی این داستان برای نخستین بار، فردوسی به توصیف مقام اسپهبدی طوس می‌پردازد که سواران و پیلان بسیار برگرد اویند و درفش پیل پیکر دارد و سواران زرینه کفش در خدمت اویند. سرآغاز داستان سیاوش با ذکر رویدادی از نابخردی طوس همراه است که در آن به جدال خاندان نوذر و خاندان گودرز اشاره دارد. طوس و گیو بر سر خوب رخی از خویشان گرسیوز به تندی می‌گیرند و کار به میانجی‌گری دربار می‌انجامد. در ادامه‌ی این داستان، هنگامی که رستم و سیاوش برای نبرد با افراسیاب روانه‌ی بلخ می‌شوند، افراسیاب در پی خوابی که دیده است، گرسیوز را با هدایای بسیار برای آشتی به نزد سیاوش و رستم می‌فرستد. با گروگان‌گیری یک صد تن از خویشان افراسیاب، صلح برقرار می‌شود و رستم برای رساندن این پیام به دربار کی کاووس می‌رود. کی کاووس از صلح سیاوش با تورانیان بر می‌آشوبد و به رستم پرخاش می‌کند که:

تن آسانی خویش جستی بر این	نه افروزش تاج و تخت و نگین
تو ایدر بمان تا سپهدار طوس	بیندد بر این کار بر پیل کوس
من اکنون هیونی فرستم به بلخ	یکی نامه‌ای با سخن‌های تلخ
سیاوش اگر سر ز پیمان من	پیچد نیاید به فرمان من
به طوس سپهد سپارد سپاه	خود و ویژگیان باز گردد ز راه

(همان: ۲۶۵/۲)



رستم از این سخنان بسیار غمگین می‌شود. پس از مرگ غم‌گرای سیاوش در غربت توران، طوس و رستم، در پی انتقام، سپاه می‌آرایند. طبری به این موضوع با اندکی اختلاف چنین اشاره دارد: «گویند وقتی کی کاووس از قتل فرزند خبر یافت، گروهی از سالاران خویش و از جمله رستم دلیر و طوس پس نوزدان را که شجاع و جنگاور بودند، بفرستاد تا از ترکان بسیار بکشند و اسیر گرفتند و با افراسیاب جنگ‌های سخت داشتند و در آن جنگ‌ها، طوس، «کیدر» برادر افراسیاب را به دست خویش بکشت. (طبری، ۱۳۶۲؛ ۴۲۱)

سیاوخش (زرین کمر)

سیاورشن که نام سیاوش در اوستا است، از دو جز «سیا» و «آرشن» به معنی نر و حیوان نر است. بنابراین می‌توان آن را بنا بر سنت ایرانیان قدیم «دارنده‌ی اسب سیاه» معنی کرد. این نام در پهلوی سیاوش یا سیاوخش و در فارسی نیز به همین صورت آمده است. در شاهنامه سیاوش صاحب اسبی به نام شبرنگ است (صفا، ۱۳۷۸). درباره‌ی به دنیا آمدن سیاوخش گفته شده که روزی گیو و طوس به همراه چند سوار به شکارگاه رفته و پس از شکار، دختری زیاروی و تنها را می‌یابند. بر سر تصاحب این دختر میان این دو بحثی در می‌گیرد که با میانجی‌گری یکی از بزرگان، داوری این کار کار به کاووس شاه سپرده می‌شود، اما کاوس با دیدن این دختر شیفته آن شده و او را به همسری برمی‌گزیند و بدین ترتیب سیاوخش از این زن زاده می‌شود. این زن، همسر دوم کاوس بود که پس از سودابه با وی ازدواج می‌کند (آیدنلو، ۱۳۸۸). البته درباره‌ی مادر سیاوش نظریه‌های متعددی وجود دارد. به اعتقاد خالقی مطلق: در ساخت کهن تر این داستان، مادر سیاوخش همان سودابه بوده، ولی سپس تر چون عشق میان مادر و پسر پسندیده نبود، سودابه را مادر ناتنی وی کرده و سپس به وسیله افسانه‌ای برای سیاوخش، مادر دیگری بدون نام برای او ساخته اند (خالق مطلق، ۱۳۷۸). به گفته آیدنلو: احتمالاً مادر سیاوخش یکی از پریان دلربا و افسونگری بوده که با قرار گرفتن بر سر راه یلان ایرانی و برانگیختن عشق پادشاه، وظیفه‌ی اساطیری خود که باروری و زاینده‌گی است را به جای آورده است. (آیدنلو، ۱۳۸۸).



در شاهنامه به این نکته اشاره شده است که پس از به دنیا آمدن سیاوخش، ستاره شناسان بخت و اقبال او را سخت آشفته می‌بینند.

رستم، سیاوخش را جهت آموزش مهارت با خود به زابلستان برده و به او مهارت‌های زیادی چون سوارکاری، تیراندازی، مجلس نشستن، عدالت و دادخواهی، خوش صحبتی، فرماندهی و شکار کردن را می‌آموزد. سیاوخش پس از آموزش‌های فراوان نزد رستم، به سوی کاووس بازگشته، مورد استقبال او قرار می‌گیرد. کاووس هدایای فراوانی به او عطا می‌کند و او را سزاوار آن‌ها می‌داند. در ادامه برخی ابیات مرتبط آمده است:

بر آن بر ز بالای و آن فر او	بسی بودند دید در پر او
بدان اندکی سال و چندان خرد	که گفتی روانش خرد پرورد
زهر چیز گنجی بفرمود شاه	ز مهر و ز تیغ و ز تخت و کلاه
از اسپان تازی به زین پلنگ	ز برگستان و ز خفتان جنگ
ز دینار و از بدره‌های درم	ز دیبای و از گوهر و بیش و کم
چو افسر که هنگام افسر نبود	بدان کودکی تاج درخور نبود
سیاوخش را داد و کردش امید	به هر کار جز پاک زاده نبود
به هشتم بفرمود تا تاج زر	زمین کورستان و زرین کمر
نیش‌تند منشور و را داد شاه	به رسم بزرگان و فرکیان
زمین کورستان و را داد شاه	که بود او سزای بزرگی و جاه

(همان)

در داستان و زندگی سیاوخش نکات بسیار زیاد اخلاقی نهفته است. او علاوه بر دلیری و چابکی، پهلوانی مظلوم و ستم‌دیده است که ظلمی خونبار بر آزادی و مظلومیت وی جاری می‌شود، در داستان سودابه، اعتقاد، آزادی، راستی و درستی، شهادت، وطن پرستی و صداقت سیاوخش نمایان می‌شود. او در بدو جوانی، علیه سودابه که نمادی از وسوسه شهوانی و پلیدی است، پایداری می‌کند. در ادامه پلیدی گرسیوز و حسادت وی که نمادی از رشک‌ها و حسدهایی است که انسان‌ها با آن مواجه می‌شوند دامنگیر سیاوخش شده و در انتها گیاه فرسیاوشان که نشانگر راستی و



درستی و انوشه است، از خون او می‌روید. در نهایت می‌توان عنوان کرد که سیاوخش از جمله پهلوانان شاهنامه است که علاوه بر ویژگی‌های مثبتی که دارد گاهی فریب ظاهر را می‌خورد و با صداقتی که داشته به تظاهر گرسبوز اعتماد کرده و کشته می‌شود.

زریو (زرین بو، زرین جوشن)

نام پسر لهراسب و برادر گشتاسب است که بعد از عزلت لهراسب، سپه سالاری را به زریو و سلطنت را به گشتاسب واگذار نمود و مانند سایر پهلوانان به فتوحات بزرگی نایل آمد:
دو فرزند بودش به کردار ماه سزاورشاهی و تخت و کلاه
یکی نام گشتاسب و دیگر زریو که زیر آوریدی سر نره شیر
(شاهنامه: ۹/۶)

این نام در اوستا زیری ویری آمده است یعنی زرین جوشن. زریو برای گسترش کیش نو (زردشتی) جان فشانی‌ها کرد و داستان دلیری اش در کتاب یادگارزیران نیز آمده است. (فرهنگ اساطیری، ص ۴۲) زریوان = منسوب به زریو که شاهنامه نیز به آن اشاره نموده است.

کنون اندر آمد میانه زریو چو گرگ در آگاه و شیر دلیر
در شاهنامه چنین آمده است که زریو در میدان جنگ به مکر و حيله جادوگر توسط بیدرفش سپهد تورانیان کشته شد. هنگامی که گشتاسب خبر مرگ زریو را شنید فریاد زد هرکس اسب و زین و جوشن زرین او را بیاورد، سوگند می‌خورم به پاداش کارش دخترم هما را به او بدهم اما صدایی از کسی در نیامد.

من او را دهم دختر خویش را سپارم بدو لشکر خویش را
سپاهش ندادند پاسوخ باز بترسیده بد لشکر سرفراز
این خبر و سوگند پدر به گوش اسفندیار رسید او درفش و فرماندهی را به برادرش سپرد و به لشکریان گفت از مرگ نهراسید که سرانجام همه مرگ است چه بهتر که در جنگ با دشمن باشد. بستور پسر زریو نیز اسبی خواست و همراه عمو (اسفندیار) شد و به جایی که جسد پدرش افتاده بود رفت. مدتی با جسد پدر حرف زد، گریست و سپس فریاد زد من بستور پسر زریو هستم. جادوگر



کجاست؟ کسی پاسخ نداد و به قلب دشمن زد و بسیاری را کشت. ارجاسپ که دلیری‌های بستور پسر زریر را دید بیدرفش را خواست و گفت: باهمان تیغی که زریر را کشتی و را بکش. بیدرفش دستور قتل را از ارجاسپ گرفت و بسوی پسر جوشن زره (زریر) حمله نمود. اسفندیار به او هجوم برد و تیغ زهرآگینش را گرفت و با همان تیغ بدنش را به دو نیم کرد. اسفندیار پیاده شد. سلاح و جوشن زریر را از تن و سر بیدرفش جدا کرد و به همرا بستور به نزد گشتاسب بازگشت. در یشتم سیزدهم نام زریر بلافاصله پس از گشتاسب آمده و فروهر او چون پاکان و نیکوکاران ستوده شده است. زریر نام گیاهی زردرنگ نیز هست که به فارسی اسپرک گویند که با نام زریر پهلوان در ادبیات فارسی آمده است.

مرا از سلسه درد و رنج کرد خلاص گیان بری که بر روی تن زریر آمد
(قآنی: ۱۶۲)

کیقباد (زرین لگام): مدت حکومت صد سال

نام کیقباد در چهار دانشک (دینکرت، کتاب ۱۸، فصل ۱۳، بند ۱۲) با عبارت کواذ (کوی کوات) یکی از اخلاف منوچهری ذکر شده و موسس خاندان کیانی و شاه ایران آمده است. در ادبیات پهلوی، وی نخستین پادشاه کیانی و پادشاهی نیک و مردی نیکو خصال معرفی شده و سلطنت او مایه رفاه و سعادت خلق بوده است. (کریستن سن: ص ۱۰۶)

بر اساس نسخه‌ی ایرانی بندهشن او را «اُوزو» آخرین پادشاه سلسله‌ی پیشدادی به فرزندی پذیرفته است. آنچه در این نسخه آمده چنین است:

کواذ کودکی اندر کسپودی بود که آن را به آب رودخانه افکنده بودند و در کواذگان خود از سرما می‌لرزید، اوزو او را دید و او را به فرزندی پذیرفت. فرزند خواند، و کواذ نام نهاد. (همان، ص ۱۰۸)

کریستن می‌نویسد که افسانه‌ی یافتن بچه‌ی سر راهی نکته‌ای است که از ایام خیلی قدیم (از حدود ۲۸۰۰ سال قبل از میلاد مسیح) به امرای مشهوری که موسس ممالک یا سلسله‌هایی بودند، نسبت داده شده است. (همان، ص ۱۰۷ و ۱۰۸)



کیقباد در روایات ملی شجره‌ی نسب خاصی پیدا کرده است. پدر او رگ، که در متون عربی به اشتباه زاب یا زاگ با زاب آخرین پادشاه پیشدادی ذکر شده است، فرزند نوذران یا نوذرگان فرزند منوش، فرزند نوذر، فرزند منوش چهر (منوچهر) است.

به روایت فردوسی او پادشاهی است که با کمک رستم ایران را فاتحانه از تسلط تورانیان محفوظ داشته است. (فردوسی، ص ۱۵۷-۱۵۹)

طبق گزارش فردوسی، زال به جهان دیدگان می‌گوید که کشور بی‌شاه مانده است و باید از خاندان شاهی کسی را بیایم تا ایران را از آشفتگی برهاند. سپس نشانه‌های مردی را می‌دهد که موبد به او پیشنهاد داده بود:

نشان داد موبد مرا در زمان یکی شاه با فر و برز گیان
ز تخم فریدون یل کیقباد که با فر و برزست و بارسم و داد
(همان، ج ۲، ص ۵۶، ابیات ۱۱۰-۱۱۱)

نکته‌ی جالب توجه در تمامی عزل و نصب پادشاهان این است که پادشاه با رای و خواست مردم انتخاب نمی‌شود، بلکه این جهان پهلوانان هستند که تشخیص می‌دهند چه کسی شایسته‌ی حکومت بر مردم است و در این میان بزرگانی چون موبدان تنها می‌توانند پیشنهاد بدهند.

زال، رستم را برای جستن کیقباد به البرز کوه می‌فرستد. مهمترین ماموریت رستم در شاهنامه است: مرارفت باید به البرز کوه به کاری که بسیار دارد شکوه
(همان، ج ۲، ص ۵۸، بیت ۱۴۱)

رستم هنگامی که در پی کیقباد می‌رود، ناچار است از میان تورانیان بگذرد که همه جا را محاصره کرده‌اند و در بازگشت نیز شاه را از میان این لشکر به ایرانشهر آورد.

شاید این نکته اشاره‌ای به برخاستن نور از دل ظلمت باشد.

افراسیاب به محض با خیر شدن یکی از سران لشکر خود به نام قَلون را می‌فرستد و به او اینگونه گوشزد می‌کند:

بدو گفتم: بگزین ز لشکر سوار وزایید برو تا در کوهسار
دلیر و خردمند و هشیار باش به پاس اندرون نیز بیدار باش



که ایرانیان مردمی ریمنند همی ناگهان بر طلایه زنند

(همان، ج ۲، ص ۵۷، ابیات ۱۲۵-۱۲۷)

فردوسی در بیت آخر با این تعریف می خواهد به نوعی ایرانیان را به خود آورد که اینان در نظر دشمن مردمانی با این خصوصیت بوده اند!

این ماموریت چندان مهم است که وقتی در دامنه های البرز کوه یلان و پهلوانان او را به مهمانی دعوت می کنند، رستم در پاسخ می گوید:

نباید به بالین سو دست ناز که پیش است بسیار رنج دراز

سر تخت ایران ابی شهریار مرا باده خوردن نیاید به کار

نشانی دهیدم سوی کیقباد کسی کز شما دارد او را به یاد

(فردوسی، ج ۲، ص ۵۸، ابیات ۱۴۲-۱۴۴)

و از آنان سراغ کیقباد را می گیرد. کیقباد در پاسخ به رستم خود را اینگونه معرفی می کند:

ز گفتار رستم دلیر جوان بخندید گفتش که ای پهلوان

ز تخم فریدون منم کیقباد پدر بر پدر نام دارد به یاد

(همان، ص ۵۹، ابیات ۱۶۱-۱۶۲)

رستم بی درنگ به نیایش کیقباد برمی خیزد و به شاهی به او سلام می کند. سپس با اجازه ی وی پیغام زال را به او می رساند:

که ای خسرو خسروان جهان پناه بزرگان و پشت مهان

سر تخت ایران به کام تو باد تن ژنده پیلان به دام تو باد

نشست تو بر تخت شاهنشهی همت سرکشی باد و هم فرهی

درودی رسانم به شاه جهان ز زال گزین آن یل پهلوان

(همان، ص ۵۹، ابیات ۱۶۴-۱۶۷)

کیقباد نیز درباره ی خوابی که شب پیش دیده است، سخن می گوید و خود را آگاه به این مسأله نشان می دهد (از این گونه رویاها در شاهنامه مکرر می بینیم. در واقع با اندکی دقت ملاحظه



می‌کنیم حوادث اصلی در شاهنامه قبل از اینکه اتفاق بیفتد به خواب قهرمانان می‌آیند. فردوسی خود در مقدمه‌ی داستان بوذرجمهر درباره‌ی اهمیت رویا می‌گوید:

نگر خواب را بیهوده نشمری یکی به‌هره دانسی ز پیغمبری
بویره که شاه جهان بیندش روان درخش‌سنده بگزیندش
ستاره زند رای با چرخ و ماه سخن‌ها پراکنده کرده به راه
روان‌های روشن ببیند به خواب همه بودنی‌ها چو آتش بر آب
(فردوسی، ج ۸، ص ۱۱۰، ب ۹۶۷-۹۷۰؛ درباره‌ی اهمیت رویا بنگرید به: سرامی، قد معلی: ص ۵۵۴-۵۵۹)

سپس رستم او را از میان تورانیان و تهاجمات آن‌ها، به پایتخت می‌آورد و پس از یک هفته رایزنی بزرگان، کیقباد به شاهی می‌نشیند:

به هشتم بیاراستند تخت عاج بیاویختند از بر عاج تاج
(فردوسی، ج ۲، ص ۶۱، بیت ۲۰۶)

به شاهی نشست از برش کیقباد همان تاج گوهر به سر بر نهاد
چو کشواد و خراد و برزین گو فشانند گوهر بران تاج نو
(همان، ج ۲، ص ۶۲، آیات ۲۰۱)

از روزگار فریدون به بعد، ظهور کیقباد بخش مهمی در پادشاهی ایران است. با حضور او در شاهنامه داستان شاهان ارج می‌یابد و حضور پادشاهان در کنار پهلوانان پررنگ تر احساس می‌شود. همانگونه که در شاهنامه آمده کیقباد در کنار سایر پهلوانان در جنگ ایران و توران حضور پیدا کرده و این گونه به دل دشمن می‌تازد:

ترا جنگ ایران چو بازی نمود ز بازی سپه را درازی فزود
نگر تا چه مایه ستانم بزر هم از ترگ زریں وزریں سپر
همان تازی اسبان زریں لگام همان تیغ هندی به زریں نیام
(همان، ج ۲، آیات ۲۴۳-۲۴۵)



نتیجه گیری

- ۱) در داستان‌های شکوهمند پهلوانی شاهنامه نشانه‌های ویژه بیانگر کارکردی خاص است که ریشه در باور و آیین‌های ملی و مذهبی گذشته مردم ایران دارد.
- ۲) پوشاک، ادوات و آلات جنگی نمودی از مظاهر فرهنگ، ملیت و تمدن ایرانی است که فرزانه‌ی توس با فر و فرزاندگی با پیامی رازگونه آن را به نسل نوین و آگاه متناسب با فرهنگ خویش منتقل می‌سازد.
- ۳) جستار ما در این زمینه ما را به معانی و تاریخچه زرینه پوشان در شاهنامه و همچنین متون اوستایی پهلوی و سایر متون حماسی دیگر پیوند می‌زند و نشان می‌دهد که این توت‌م تابلویی از الگوهای پهلوانی و نام و ننگ این بزرگان است به گونه‌ای که برای بقا و حفظ آن حاضرند از جان خویش بگذرند.
- ۴) نابغه‌ی توس رنگ را برای بیان زنگ‌ها و آهنگ‌های رادمردی و بخردی در فضایی روشن و فسون بار با فر و فرزاندگی از یک جهان آرمانی ایرانی به نسل کنونی و آگاه، بهره می‌جوید.

منابع

- آموزگار، ژاله، (۱۳۸۳)، تاریخ اساطیری ایران، تهران، سمت
- آیدنلو، سجاد، (۱۳۸۸)، از اسطوره تا حماسه (هفت گفتار در شاهنامه پژوهی)، تهران، علمی
- اسلامی ندوشن، محمدعلی، (۱۳۹۱)، زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه، تهران، شرکت سهامی انتشار
- ثعالی، ابومنصوری، (۱۳۶۸)، غرر اخبار ملوک الفرس، ترجمه‌ی محمد فضائلی، تهران، نشر جیحون
- حمیدیان، سعید، (۱۳۷۲)، درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی، چ اول، تهران، نشر مرکزی
- خالقی مطلق، جلال، گذری و نظری بر هویت مادر سیاوش، ایران نامه، ش ۶۶
- ده بزرگی، ژیلا، (۱۳۸۸)، مضامین حماسی در متن‌های ایران باستان و مقایسه آن با شاهنامه فردوسی، تهران، امیرکبیر



- سرامی، قدم علی، ازرننگ گل تا رنج خار، شکل شناسی قصه‌های شاهنامه، چاپ دوم، تهران، نشر علمی
- شوالیه، ژان و آلن برگران، (۱۳۸۲)، فرهنگ نمادها، اساطیر، رویا، ترجمه‌ی سودابه فضائلی، تهران، نشر جیحون
- ضفا، ذبیح الله، (۱۳۷۸)، حماسه سرایی در ایران، تهران، نشر فردوسی
- طبری، محمد ابن جریر، (۱۳۶۲)، تاریخ الرسل والملوڪ، ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده، ج ۲، تهران، نشر اساطیر
- کریستین سن، (۱۳۴۲)، کیانیانف ترجمه‌ی ذبیح الله صفا، تهران، نشر کتاب
- کزازی، میر جلال الدین، (۱۳۸۵)، نامه‌ی باستان، ج ۲، تهران، نشر سمت
- مختاری، محمد، (۱۳۷۹)، حماسه در رمز و راز ملی، تهران، توس